

مقام ایران در تاریخ اسلام

تألیف مارکولیو ت

ترجمه رشیدیاسمی

از نشریات مجمع ناشر کتاب

شماره ۱۱

جای فروش : کتابفروشی ابن سینا

حق چاپ محفوظ

شرکت چاپخانه تابان

مقدمه مترجم

چند سال قبل هنگام تدریس تاریخ ایران
یس از اسلام در دانشکده ادبیات سخن از
خدمات بعض خاور شناسان اروپائی میرفت و
ضمناً از کارهای استاد معروف انگلیسی
مار گولیوٹ Margoliouth گفتگو بمیان
آمد چون بسی از دانشجویان بسبب قلت اطلاع
از لغت انگلیسی هنوز نمونه‌ئی از آثار ابن استاد
ندیده بودند ، من خود بعهده گرفتم که این
رساله كوچك را كه قطره‌ای از دریای فضایل
اوست و منصفانه از مقام ایران در تاریخ اسلام
بحث میکند ترجمه کرده بنظرشان برسانم .
این صورت نطقی است که مار گولیوٹ در

۲۹ آوریل ۱۹۲۵ در انجمن ایران لندن ایراد کرده است پس از ورود بترجمه دریافتم که در متن گفتار انگلیسی اشاره بعبارات و اشعاری هست از کتب متقدمان عرب که نقل آن ها موجب مزید بصیرت خوانندگان میشود پس آن ابیات و عبارات را از کتب مختلف التقاط کرده در حواشی افزودم .

قضایا در آن ایام دانشمند بزرگوار آقای علی کبر دهخدا مشغول طبع مجلات چهارگانه کتاب بی نظیر امثال و حکم بودند و فصلی در مفاخر ایرانیان و خدمات بزرگان این کشور بتمدن اسلام از اقوال مورخان یونان و روم و عرب فراهم میآوردند چون از این ترجمه بی مقدار واقف گشتند لطفاً آنرا بی کم و کاست در همان فصل تضمین کردند (۱) و همچنان در

(۱) جلد سوم امثال حکم از ص ۱۶۷۳ تا ص ۱۶۸۹

سلك آن جواهر میبود تا امسال که اولیاء
کتابخانه ابن سینا طبع و نشر آنرا باین صورت مفید
دانستند. امید است که ارباب دانش را مقبول و
دانشجویان را سودمند افتد.

اما احوال داوید ساموئل مار گولیوٹ خاور
شناس معروف بتفصیل در فرهنگ خاور شناسان
تألیف فاضل محترم آقای ابوالقاسم سحاب که
مجموعه ثنی بسیار سود بخش است در صفحات
۲۲۴ و ۲۲۵ مندرج است هر کس مایل بتفصیل
باشد بآنجا باید رجوع کند اجمالا گوئیم که
این دانشمند تحقیقات خود را در علوم و تمدن
خاور زمین بیشتر مخصوص بزبان و ادبیات عرب
کرده و در تاریخ اسلام صاحب تألیفات گرانبها
است و چون تاریخ ایران و اسلام را از هم جدائی
نبوده و نیست بالتبع زحمات این دانشمند مربوط

بتمدن و ثقافت ایرانی نیز شده است .
از جمله کتبی که بهمت این استاد انتشار
یافته است معجم الادباء یاقوت حموی و
رسائل ابوالعلاء معزی و انساب سمعانی و جامع
التواریخ قاضی تنوخی است از تألیفات او کتابی
است در سیرت نبوی بنام "محمد (ص) و ظهور
'سازم' و کتابی در ذکر مشاهد و آثار قدیمه
ش. موفاسخین و رسالات متعدد راجع بشعراء قدیم
عرب ز قبیل ابوتماه و غیره که هر یک بحواشی
و تعلیقات گرانبها آراسته است.

تهران ۲۰ مرداد ۱۳۲۱

رشید یاسمی

بسمه تعالی

مقام ایران

در تاریخ اسلام

پروفسور و لهوسن کتابی را که در
احوال خلفای راشدین و بنی امیه تألیف
کرده است «انقراض دولت عرب» نام
نهاده است. در صحت و تناسب این تسمیه
شاید بحث و نظری باشد، چه از طرفی
دار الخلافه بنی امیه دمشق بود و مردم شهر
اتباع و اشیاع آنان بشمار می آمدند بدین
لحاظ اگر مراد ما وضع اسمی برای امتیاز بنی

امیه از بنی عباس باشد باید آندولت را خلافت
 شامی بخوانیم و از طرف دیگر جانشینان بنی
 امیه که در بغداد مستقر شدند در صفت عربیت
 کمتر از آنان نبودند خلفاء هر دو سلسله
 خود را بنی عم بیغمبر لقب داده و از طرق
 مختلفه در صدد تحکیم 'نسب خود برسو' الله
 رمیاء مدله . پس ب' ابن مقدمه تخصیص " نام
 دولت عرب ' بد بنی امیه ض. هراً درست بنظر
 می آید .

معدنات عنوانکه در و فسور و اهور سن برای
 کذب خود 'خبر کرده چندان دور از صحت
 است مخصوصه . از اینجهت که بنی امیه مرا می
 دستند مخصوص بخود و ب' انقرض آذن بکی
 در رفت و آن عبارت از برتری و رجحان
 ندن مسیحی عربی نزد دیگر 'قوله' مسلمان

بود پس باین مناسبت دولت آنان را میتوان
دولت عرب بمعنی اخصر گفت .

ابن خلدون از روی استقرائی که کرده
است گوید دوره سلسله های سلاطین مشرق
زمین غالباً کوتاه است و مدت سلطنتشان از
۱۲۰ سال ندره تجاوز میکنند . بنی امیه نیز
مشمول این حکم کلی شدند و علاوه بر عدد
انقراض که میان این سلسله و دیگر سلسله
مشترک است علت خاصی که آنان را بزوال
کسانیده است رنجش مدر مختلفه اسلامی از
تفضیل عرب خود را بر آنان بوده است ایرانیان
بیش از همه از این امتیاز و ترجیح عرب رنجیده
شدند و تباهی های عظیمی را بدین فتنه بروی عمره
و ذکاء و مسجدها ، فتح و صفر و در گذار
کشیدند .

تمدن اسلامی بدینصورت که امروز در
نزد ما معروف و معلوم است در عهد بنی
عباس قوام و نضج گرفته است. از لحاظ
ادبی کمتر اثری در دست است که تاریخ
آن قبل از بنای بغداد باشد. از آنجا
که نفوذ و سلطه عباسیین در مصر و ولایات
مغرب آن چندان راسخ نبود هم خویش را
بعمران بغداد مقصور کردند و چنانکه مکه
قبه روحانی محسوب میشد بغداد مرکز ادب
و هنر بشمار آمد. عدوه و معارف مسلمانان
سایه کد نیست. ورود منبع فیوض علمی بود
نسبت ببغداد مانند معارف روستائی بحساب
می آمد. کتب علمی و ادبی که سر مسق و
متممندی ذوق و فهم دانشمندان اسلامی شد
نزد بغداد صورت گرفت. پذیرفت. در این

شهر مردانی ظهور کردند که در احکام دین و
اخبار و شعر و ادب عموماً شهره آفاق و یگانه
دهر گشتند.

این مقدمه برای ایضاح مطالبی است که
ما در رساله خود می‌خواهیم بیان کنیم
عیسویانی که در عصر منازعات امویان
و عباسیان می‌زیسته‌اند در تواریخ خود
بنی عباس را ایرانی خوانده‌اند و آن‌که
از میدان جنگ دور بوده‌اند کتمان این
دو سلسله را محاربه ایران و عرب گفته‌اند
که عاقبت منتهی بفتح ایرانیان شده است.
عباسیان دایم تخت خود را در خاک ایران اختیار
کردند و هر چند خواستند سه جدیدی بر
آن شهر نهند^(۱) مبسر و رایج نسد و عاقبت
(۱) سببة المصور. مروحیه.

همان اسم قدیم که لغت فارسی بود بر جای
 ماند (۱) و از آن پس که دولت عباسیان پدیان
 آمد و قاهره مرکز خلافت گشت ایران اگر چه
 از مسلمانی اعراض و عدول نکرد لکن دیگر
 امر خلفا را گردن نهاد. در قرون بعد از عباسیه
 سلسله های چند بسطنت رسیدند ولی نظر
 بیعد و ضعف مرکز خلافت بکلی از نفوذ خلفاء
 دور مانده و مذهبی اختیار کردند که آنها را
 از سایر مسلمانان جدا میساخت و هنوز هم
 موجب امتیاز آنان است. حال باید دید از آن
 پس که مرکز اسلام از شام بخاک ایران (۲)
 منتقل یافت و خلفاء عباسی از معاضدان و یاران
 ایرانی کسب قوت و استقلال کردند، در تمدن

(۱) بغه د مرکب ز لفظ بغه بمعنی خدا و لفظ
 د د است. مترجم

(۲) مقصود بغه د است.

اسلام چه تغییراتی رخ داد .

مردم شام و مصر و قبایل عربستان غربی پس از استقرار اسلام زبان بومی خویش را بکلی از دست دادند لکن در ایران و عراق کار براین منوال نگذشت . در نواحی شرقی دجله بلکه در اطراف شط فرات نیز هر چند مردم لغات بیشمار و جمل بسیار از عربی فراگرفتند و عربی زبان در بزی و لسان علمی محسوب میشد ولی در جامعه زبان فارسی محو نشد و عامه کما فی السابق بآن تکلم میکردند . یکی از نویسندگان اوایل عهد عباسیه دانستن فارسی را برای شرطه و شحند و گزیران لازم دانستند است (۱) و دیگری گوید مردمان چون خدمتکاران خود را طیب میکردند گاهی

(۱) جحظ کتب بین .

• آنان را بفارسی می خواندند (۱) و هم جاحظ گوید که موسی بن سیار الاسواری در پارسی چنان دست داشت که در عربی و چون در مجلس درس می نشست و آیتی از قرآن بر میخواند بجانب راست متوجه شده آن آیه را بعربی تفسیر میکرد آنگاه رو بسمت چپ که پارسی زبانان نشسته بودند کرده بپارسی در بیان آن آیه می برداخت و چنان در ادب هر دو زبان تسلط داشت که هریک را با کمال فصاحت ادا و بیان میکرد (۲). ایراد القاب و الفاظ فارسی در مدایح خلفای یکی از صنایع مطلوبه و نشانه ذوق و هنرمندی شعرا بشمار میرفت (۳) در همان اوایل زمان عباسیان شعرا بگفتن قصاید پارسی

(۱) از کتاب روضة العلاء ۱۸۸ (۲) بیان

جاحظ I ۱۹۶ (۳) بیان جاحظ I ۷۹

وتازی پرداختند (۱) و از عهد هارون الرشید
 ببعدنوشتن خطوط فارسی بر طومارها علامت
 حسن ذوق و ظرافت گشت (۲).

تادولت آل بویه در بغداد استقرار نیافت (سال
 ۳۳۴) فارسی زبان رسمی درباری نگردید باید
 دانست که فقط در ایران بس از غلبه مسلمانان
 زبان اصلی باقی ماند و در این مملکت ملل
 مختلفه با قبول اسلام زبان خود را نگاهداشتند
 و سر مشق سایر ملل شدند تبلیغات عباسیان
 که در ابتدای امر موجب فراهم شدن هوا -
 داران بسیار شد ظاهراً بزبان فارسی بوده است.

(۱) طبری III ۸۸۱۳۸۸ ر

(۲) اشاره باین شعر اغانی است (جلد سزدهم

صفحة ۵) : « للماء فی حافانها حجب نظم کرقم

صحائف الفرس » مترجم .

و گویندگان ملی بار دیگر فارسی زبان
 رسمی شد ولی این را نباید تجدید حیات
 فارسی شمرد بلکه فارسی زبانی زنده بود
 که چندگاهی ابهت و مقام خود را از دست
 داده و در آن قرن بار دیگر مورد احترام شد این
 عقیده که مسلمانی و عربیت متلازم یکدیگرند
 در عهد بنی امیه رواجی داشت و تا پایان خلافت
 آنان باقی بود و آثاری هست دال بر اینکه این عقیده
 نخست در ایران پیدا شده است .

در عربستان که مردم چادر نشین و صحرا
 نورد بودند دین و ملیت مترادف و قرین بود .
 سلام از قبایل مختلفه يك قبیله جدید دارای
 دین واحد و زبان واحد ساخت و بسرعتی
 فوق العاده این دین و زبان و ملیت در شام و مصر
 و شمال افریقا و اسپانیا نفوذ یافت و پیشرفت

کرد . انفكاك دين و مليت كه يكي از مختصات دوره اخير و تاريخ جديد اسلام است قبل از ديگر ممالك در ايران بظهور پيوست و اگر سوء سياست بنی امیه نبود كه میان مسلمین ایرانی نژاد و عرب امتیازی میگذاشتند شاید میل تفكيك در ايران بوجود نمی آمد .

نکته دیگر كه دلیل سرعت نفوذ اسلام در ممالك مختلفه محسوب میشود اینست كه نه مصر نه شام نه عربستان هیچيك عهد شوكت و زمان سلطنتی در تواریخ قریبه خود بیاد نداشتند . در مصر و شام مردمان هر قدر بسابقه تاریخی خود رجوع میکردند همواره ولایات خود را تابع یکی از دول معظمه مثل روم و بیزانس می دیدند كه از راه دور بر آنجا

فرمانروائی میکردند. در عربستان نیز بطوریکه از آثار پیداست هیچگاه استقلالی و سلطنتی وجود نداشته است. اسلام با قبایل عربستان معامله ممالك مستقل نکرده بلکه در آنان بچشم طوایف نیمه مستقل دید و طوایفی که نخست باطاعت اسلام درآمدند از مکتب بیکانه و از شوکت و جلال عاری بودند مورخان قدیم در باب فقر و بی خبری عرب از مال و دولت حکایاتی نوشته راه مبالغه پیموده اند تا زمانی که دولت ییزانس برپای بود هر چند مسلمانان بر بعض ایالات معتبر ساحلی آن دولت دست یافتند لکن هیچوقت خلفاء اسلام جانشینی قیصران روم را ادعا نمیکردند. اما خلفا پس از عروج براریکه سلطنت ایران وارث شاهنشاهانی شدند که قرن ها در برابر

صولت قیصران ایستاده و عالم را بین خود و دولت روم تقسیم کرده بودند .

نویسندگان یهود در عهد عباسیان بغداد را بابل نوشته‌اند و این تسمیه اشاره است بدانچه سبق ذکر یافت یعنی مقصود آن بود که دولت شاهنشاهی ایران کماکان در بغداد قائم است و حوادثیکه با ظهور اسلام رخ داده بمشابه تبدیل خاندان سلاطین بوده و در اصل عظمت دولت تغییری راه نیافته است بغداد را مظهر غاصبیت خلفاء و اختلاس قدرت شاهان ایران نمیدانستند بلکه محل تجدید جلوۀ شوکت و اقتدار شهریاران عجم می‌پنداشتند . در بعض تواریخ هارون الرشید را مانند یکی از شاهنشاهان ایران وصف و مدح کرده‌اند (۱).

(۱) Mon . Germ . Hist . I 196

یکی از نمونه های روشن و علائم پر معنی که در این موضوع برجاست قصیدهٔ بحتری است که در وصف ایوان کسری سروده است. خرابه طاق کسری امروز هم جالب نظر و باعث حیرت سیاحان است مستر کوپر (۱) در ۱۸۹۴ نوشته است که طاق کسری در همین وضع اندراس و ویرانی هم محیر العقول است: «نخستین بار که از سمت مغرب ایوان کسری در نظر ما ظاهر شد شبیه ببرجی عظیم از کارهای نورمان بود که بر طاقی بسیار بزرگ استوار باشد در اطراف این قصر با شکوه کلبه های حقیر و خیمه های نا چیز عرب دیده میشد» بحتری خود ادعا کرده است که از قبيله طى است و این طایفه یکی از مهم ترین قبایل عرب بشمار آمده وصیت عظمت آن

در اخبار چندین عشیره عرب مذکور است
 بحتری در اکثر قصاید خود بسبکی سخن رانده
 است که بگمانش شعراء قدیم عرب آنطور سخن
 میگفته اند یعنی بمدح و وصف قبایل خاص
 پرداخته و وطن خواهی را بتفضیل طایفه‌ئی بر
 طایفه دیگر مقصور و محدود دانسته است اما
 در این قصیده عواطف او از تنگنای حدود
 مذکور خارج شده و شامل شهریاران ایران
 گردیده است که این قصر نامدار از آثار قدرت
 آنان برجای است. این قصیده واسطه العقد
 دیوان بحتری است (۱) که ما در اینجا ترجمه
 منشور بعض اشعار آن را قید میکنیم لکن اگر
 ممکن بود که ترجمه آن بشعر در می آمد

(۱) در رساله انگلیسی این ابیات عربی مندرج
 نبود ما به تناسب ترجمه‌ئی که مؤلف به انگلیسی
 کرده بود این اشعار را از دیوان بحتری اقتباس کرده
 باین ترجمه افزوده ایم. مترجم

کیفیت و تأثیر آن بهتر ظاهر میشود .
 حصرت رحلی الهموم فوجه
 ت الی ابیض المدائن عنسی
 اتسلی عن الحظوظ و آسی
 لمحل من آل ساسان درس
 ذکر تنیهم الخطوب التوالی
 ولقد تذکر الخطوب وتنسی
 و هم خافضون فی ظل عال
 مشرف یخسر العیون و ینحسی
 مغلق بابہ علی جبل القبد
 ق الی دارتی خلاط و مکس .
 حلل لم تکن کاطلال سعدی
 فی قفار من البسابس ملس
 و مساع او لالمحا باہ منی
 لم تطلقها مسعاة عنس و عبس

نقل الدهر عهد هن عن الجدة
ة حتى غدون انضاء لبس

.....

.....

و هو ينبئك عن عجائب قوم

لا يشاب البيان فيهم بلبس

وكان الابوان من عجب الصند

عة جوب في جنب ارعن جلس

عكست حظه الليالي و بات الـ

مشتري فيه وهو كوكب نحس

فهو يبدى تجلدا و عليه

كلكل من كلاكل الدهر مرسى

لم بعبه ان بز من بسط الديبا

ج واستل من ستور الدمقس

مشمخر تعلو له شرفات

رفعت في رؤس رضوى و قدس

ليس يدري اصنع انس لجن
 سکنوه ام صنع جن لانس
 غير انی اراه يشهد ان لم
 بك بانیه فی الملوك بنكس
 فكانی اری المراتب و القو
 م اذا ما بلغت آخر حسی
 و كأن الوفود ضاحین حسری
 من وقوف خلف الزحام وخنس
 و كان القیان وسط المقام
 صیر يرجحن بین حو ولعس
 عمرت للسرور دهرافصارت
 للتعزی رباعهم و الناسی
 فلها ان اعینها بدموع
 موقوفات علی الصبابة حبس

ذاك عندي وليست الدار داری
 بافتراب منها ولا الجنس جنسی
 غیر نعمی لا اهلها عند اهلی
 غرسوا من ذکائها خیر غرس
 ایدوا ملکنا وشدوا قواه
 بکماة تحت السنور حمس
 واعانوا علی کتائب اریا
 ط علی النحور و دعس

رخت سفر بر بستم و اشتر سخت دم دراز
 خوش را بجانب قصر سفید مدائن راندم.
 خویشتن را از مصائب بازاری کردن برقرار
 گاه ویران ساسانیان تسلی میدادم.

حوادث بی درپی مرا بایاد آنان میآورد آری
 حوادث گاه بخاطر آید و گاه فراموش شود.
 از آن زمان بیاد آوردم که درسایه قصری

ساکن بودند که دیده از دیدن شر خیره و عاجز
می شد .

قصری که دروازه آن بر کو هسار قبیق و
نواحی اخلاط و مکس بود (۱) .

کاخ هائی که چون خرابه مسعدی در ریگ
زار محصور از قفار و صحاری نیست. (۲) .

ترکتازی که اگر بیم نداشتیم میگفتم که
نبردهای عُنس و عُبس در جنب آن بچیزی شمرده
نمیشود (۳) .

روزگار ایام سلطنت آنان را از طراوت
و خرمی بگردانید و بمانند جامه ژنده از هم

(۱) یعنی بسرحد ارمنستان میرسید .

(۲) مقصود مقابله و مقایسه عظمت ایران و حقارت
عرب است .

(۳) عُبس یدر قبیله از قیس .

فرو گسیخت .

پنداری الجرماز از بس خالی و بی سکنه
مانده قبرستانی شده است (۱) .

اگر او را میدیدی میدانستی که شب مائمی
بجای سور در آن برپای کرده است .

با وجود این ویرانه قصر ترا از عجایب قومی
آگاه میکند که بیان را در مدح آن بدروغ
آلایشی نیست .

ایوان از شگفتی بنا پنداری شکافی است در
پهلوی کوهی بلند .

شبها سرنوشت آنرا دیگر گون کرده اند
و مشتری که کوکب نحس است در آنجا شب
بروز آورده است .

(۱) گویند الجرماز نام یکی از قصور طیسفون
بوده است .

هنوز پایداری بخرج میدهد اگر چه
سنگینی مصائب او را میفشارد .

بالکندارد که از مفرش دیبا و پوشش دهمشقی
برهنه شده است .

کوهی بلند است که کنگره های آن بر قلل
رضوی و قدس مشرف است .

کس نداند که آدمی آنرا برای آرامگاه
جنیان ساخته است با جن برای آدمی کرده
است .

لیکن میبینم گواهی میدهد که سازندگان
از پادشاهان ضعیف و ناتوان نبوده اند .

چون دیدگان خویش را بکار میبرم گوئی
مراتب درگاه نشینان را میبینم .

و رسولان و فرستادگان را مینگرم که
ایستاده و از ازدحام روندگان و باز آیندگان

در کمال حسرتند .

و شامگاهان دختران خوش آواز در میان
کنیز کان مشکین موی در اهتزازند .
این قصر برای شادی و رامش بنامد و اینک
ویرانه آن جای حزن و اندوه گردیده است .
و اینک بر من است که ابن ویرانه را یاری
دهم بسرشکی که سزاوار مرگ نو جوانان
است .

این است تکلیف هر چند نه خانه خانه منست
و نه جنس جنس من .

جز این که انعام ساکنان این قصور بر
همجنسان من ثابت است و بفرهنگ خویش
بهترین نهالی در سرزمین مانده اند .

کشور ما را یاری دادند و نیروی او را تقویت
کردند با پهلوانانی نیزه گزار و شجاعانی

زره پوش .

بنابر قول یکی از مورخان که قریب يك قرن
و نیم پس از آن تاریخ میزیسته خلیفه بحتری
را چندان جواهر و زر و سیم عطا کرد که با
قیمت گوهر و نفایس آن درفش که بحتری
(در ضمن قصیده‌ای که اشعار فوق از آنست)
بدان اشاره کرده است معادل شد اگر این
واقع شده باشد دلیلی روشن است که خلفاء
عباسی خویشتن را جانشین و وارث شاهنشاهان
ایران میدانسته‌اند .

خلفاء ایوان کسری را مرمت نکردند بلکه
بنابر مشهور در تخریب آن نیز کوشیدند ولی
خود را جانشین سلاطین قدیم پنداشته و بآموختن
تواریخ آنان میلی وافر مینمودند

عرب را جز دستار تاجی نبود اما عباسیان

بتقلید شهریاران ایران تاج بر سر نهادند: بحتری
 در مدح خلیفه گوید: «فروغ تاج او دیده
 بینند گانرا خیره میسازد» «تاج مرصعش بر
 فراز ابروانش باختران ماند بر فراز ماه.» و
 نیز بحتری در ستایش مهدی خلیفه گوید:
 «علامت پیستانی که اثر سجده کثیر است خوش
 منظرتر آید از تاج با همه جواهر درخشانش.» (۱)
 تاج مرصع یکی از علائم سلطنتی شاهان
 ایران بود و مورخان در وصف آن داد سخن
 داده اند جاحظ بصری کتابی را که در آئین
 درباری بنام فتح بن خاقان وزیر متوکل در ثلث

(۱) مراد این بیت بحتری است: «لسجادة
 السجادة احسن منضراً من الناج فی احجارها و اتقاد
 ها» و هم بحتری در قصیده دیگر باین نشان بستانی مهدی
 اشاره میکند «وارننا السجادة سبما طویل اللیل فی
 وجهه لها آثار.» مترجم.

نخستین قرن سوم هجری تألیف کرده کتاب التاج
 نام نهاده است این کتاب مشتمل بر ذکر رسوم
 و آداب دربار و آئین پادشاهی است و نشان انمحا
 و استیحالۀ خلافت است در سلطنت . جا حظ
 سر مشق اعمال درباریان و سلاطین را از گفتار و
 کردار پادشاهان ساسانی اختیار نموده است
 و گاهی از خلفاء و امراء اوایل اسلام نیز مثال
 میآورد . (۱)

(۱) اسم کتاب التاج جاحظ اخلاق الملوك است
 و بنابر تتبع زکی پاشا کتب دیگر که بهمین نام تدوین
 یافته از اینقرار است ۱- کتاب التاج عبدالله بن مقفع
 ۲- کتاب التاج لابی عبیده المتوفی بین سنتی ۲۰۷
 و ۲۱۳ للمهجرة ۳- کتاب التاج لابن الراوندی
 المتوفی سنة ۳۰۱ ۴- کتاب التاج (التاجی) للصابی
 المتوفی سنة ۳۸۴ ۵- کتاب التاج لابن فارس صاحب
 مجمل اللغة المتوفی سنة ۳۹۵ ۶- التاج فی زوائد
 الروضة علی المنهاج فی الفقه لا حد علمه القرن
 التاسع . مترجم .

در واقع جاحظ و قصیده سرایان آن عصر
لفظ خلیفه و پادشاه را مرادف قرار داده اند
جاحظ در کتاب التاج گوید: «زندگانی پادشاه
باحیات جمیع رعایا برابر است.» و این مطلب
در ایران سابقه دارد و در زمان هخامنشیان نیز
ایسخیلوس Aeschylus این سخن را شنیده
است. (۱)

(۱) در کلیله و دمنه بهرامشاهی این عبارت در
این معنی است: «حکما گویند یک نفس را فدای
اهل بیتی باید کرد و اهل بیتی را فدای قبیله و قبیله را
فدای شهری و اهل شهری را فدای ذات ملک چون
در خطری باشد.» عبارت جاحظ این است: «اذ
كانت انفس الملوك الا نفس الخطيرة الرفيعة السی
توزن بنفوس كل من اضلت الخضراء واقلت الغبراء...»
من ترجم.

تمایز طبقات مردمان نیز مأخوذ از آئین ایرانیان است چه در صدر اسلام همه مسلمانان برابر بودند و تقدم و مزیت افراد بتقوی و پارسائی آنان بود . جاحظ گوید اردشیر بن بابک بندگان درگاه را بسطبقه تقسیم کرد نخستین در ایام رسمی ده ذرع از پادشاه فاصله داشت و طبقه دوم و سوم نیز هریک ده ذرع از دیگری دور بودند بعد مردمان را بچهار گروه کرد: منتسبین بسלטنت - روحانیان - دانایان برزیگران و پیشه وزان . و نیز در رامشگران و مطربان طبقاتی منظور بود که هرون الرشید آنرا متداول داشت . (۱)

(۱) و هو (هارون الرشید) من جعل للمغنین مراتب و طبقات علی ما وضعهم اردشیر بن بابک و نوشیروان .

و هم جا حظ در کتاب التاج مثالی چند از
 آئین ساسانیان ذکر میکند در باب اعمالی که
 فقط شایسته خسروانست و دیگر بندگان و
 حواشی خدمتکاران را تقلید آن ممنوعست
 و گوید « چون شاه عطری بکار برد ندیمانرا
 استعمال آن جایز نباشد ». (۱)

جا حظ گوید چون ار دشر بابکان که
 بزرگوار ترین خسروان ساسانی بود تاج بر سر
 نهاد در کشور کسی را رخصت آن نبود که
 چیزی شبیه بتاج بر سر نهد و چون بر اسب
 مینشست کس یارای آن نداشت که جامه
 مانند وی در بر کند و مهری چون مهر شاه

(۱) ومن اخلاق الملوك ان لا يشارك بطائنه

وندماعه فی مس طیب ولا مجمر فان هذا وما اشبهه مرتفع
 الملك فيه عن مساواة احد.

بیکار برد. (۱)

وهم در این کتاب مسطور است که اگر شاه
حکایتی کند مخاطب او را لازمست اگر چه
از آن واقف باشد چنان گوش فرا دهد که
گوئی نخستین بار میشنود: آورده اند که
انوشیروان عادت با گروهی سوار اسب میراند
و یکی از مقربان حضرت را حکایتی میگفت
مرد خدمتکار چنان متوجه گفتار باد شاه بود

(۱) فمن ذلك اردشير بن بابك وكان انبل ملوك
بنی ساسان كان اذا وضع الناج على راسه لم يضع
احد في المملكة على راسه قضيب ریحان متشبهاً به
وكان اذا ركب في لبسة لم يُرَ على احد من لها واذا ختم
بخاتم فحرام على اهل المملكة ان يختموا بمثل ذلك
الفص وان بعد في النشابة. (از کتاب الناج جاحظ نقل
شد). مترجم

که از مراقبت حرکات اسب خود غافل ماند
و ناگاه بامر کب در نهری افتاد و بس نمانده بود
که غرق شود پس از نجات، شاه را گفت سعادت
اصغای گفتار پادشاه را اگر بجان بخرند گران
نیست (۱) ملك را از این حضور جواب و لطف
سخن خوش آمد و فرمود تادهان وی از گوهر
بینباشتند.

در این کتاب آئین خدمت ملوک از سفر و
حضر و بازی و غیره موافق آداب ساسانیان
است مؤلف (جاحظ) گوید هیچیک از پادشاهان
ساسانی را شعر ابنا می‌کنیت نخوانده اند عجب
است که خلفای او ایل بمداحان خود چنین

(۱) قال ايها الملك ان الله اذا انعم على عبد
بنعمة قابلها بمحنة وعارض ببلية وعلى قدر النعم تكون
المحن . »

رخصتی داده اند ظاهراً این قول جاحظ اشاره
 بر رسمی است که عباسیان متداول کرده و جانشینان
 آنها بتقلید آن پرداختند یعنی گرفتن القاب
 پادشاهی و عناوین شهریاری بتقلید ساسانیان.
 باری در کتاب التاج دو موضوع اساسی
 دیده میشود یکی اثبات آنکه لفظ شاه باخلیفه
 مرادف است دیگر آنکه شهریاران ساسانی
 باید سر مشق و مقتدای خلفای اسلام قرار
 بگیرند نه فقط در لباس و رسوم درباری بلکه در
 تمشیت امور مملکت و حتی در فروع دین باید
 پیرو ساسانیان باشند. جاحظ گوید: «امیر المؤمنین
 را دعا کردن سزاوار نیست چه او را بخدای
 تعالی قرب و منزلتی کامل است. «یکی از
 فضلا (مراد یاقوت است.) که چندی بعد از
 جاحظ میزیسته همین معنی را در کتاب ارشاد

الا ریب ذکر کرده گوید : « نباید از صحت مزاج شاه پرسید و چون عطسه کند نشاید که وی راتهنیت فرستید و دعا کنید و سلامت او را خواستار شوید . »

جاحظ از جزئیات احوال و گفتار ساسانیان اظهار وقوف و اطلاع میکند مثلاً در کدام روز هفته بشرب مسکر و لهو میپرداختند و چه مقدار می نوشیدند و چگونه بتطهیر جامه و آمیختن عطر مشغول می شدند و چند بار هر جامه را می شستند و می پوشیدند و گوید ملوک ساسانی هیچکس را بر مکان خفتن خود مطلع نمی ساختند (۱) و هر شب در جائی میخفتند و در قضاء حقوق و ادای اجرت خدم و حشم نظم

(۱) و كانت الاعاجم تقول لا ينبغي للملك ان

یطلع علی موضع منامه الا الوالدان فقط . »

و ترتیبی مرعی می داشتند که ذکر جمیل آن در قرون متوالیه باقی خواهد ماند . مقربان در گاه رارخصت میدادند که نسبت باشخاصی که بآنان نیکی ورزیده و حقی ثابت کرده اند در حضور پادشاه سپاسگزاری کنند اگر چه آن شخص نیکو کار مغضوب شاه هم باشد و می نویسد که در فنون جنگ شهریاران ایران بی نظیر بوده اند (۱) .

چون بتقلید عهد ساسانیان امتیاز طبقات در دربار عباسیان صورت گرفت طبقه شریف و صنف ممتازی پیدا شد . در صدر اسلام میان طبقات عالی و دانی و وضع و شریف چندان امتیازی نبود قطعاً شرافت و نجابت مخصوص بازماندگان

(۱)، «ولیس لاحد من الخدع مالم لوک الاعاجم» .

از کتاب التاج نقل شده . مترجم .

خاندان سلاطین بود. اما بنی امیه وجود چنین
 مقامی را منکر بودند و در رفع این رسم می
 کوشیدند چه در این صورت آل فاطمه (علیها السلام)
 یا اخلاف اعمام رسول الله (صلوات الله علیه) می
 توانستند مدعی سلطنت شده و دعوی خود را
 بحکم شرافت نسب پیش برند در زمان عباسیان
 بی هاشم در زمره نجبا محسوب میشدند اما
 در ردیف رجالی بودند که بامر خلیفه حائز
 مقامی عالی شده اند از گفتار شعراء عباسی یقین
 حاصل میشود که در آن زمان هم نجبای ایران
 دوش بدوش اشراف و انجباب عرب بوده اند.
 اگر اشعار آن شاعران را سند بشناسیم توان
 گفت که در سامره و بغداد کسانی از دودمان
 پادشاهان ساسانی ساکن بوده اند. رجال آن
 عصر از انتساب بایران و پیوند ایرانی مباحثات

میکردند و مفاخر شاهنشاهان ساسانی را مفتخرت خویش میشناختند و فرزندان خویش را بنام بزرگان ایران موسوم میکردند مثلاً یکی از رجال که بمقام وزارت رسید شاپور بن اردشیر نام داشت .

در قصاید بهحتری بنام جمعی کثیر از باز - مانند گان ساسانی اشاء شده است که نسلاً بعد نسل مدعی انتساب بدود مان پادشاهان ایران بوده اند بهحتری احمد بن علی اسکافی را مدایحی میکند که در خور اسپهبدان قدیم و دنباله کوششهای شاپور ذوالا کتاف است (۱) .

(۱) گویا مراد مؤلف این اشعار بهحتری است :
 همه ترذل الدنایا و نفس شرفت ان تهم بالاشراف
 و علی فی الصبهبذین و ددنا انها فی الزبود و الاعواف
 قدمته قوادم الریش منهم حین خاست باخرین الخوافی
 رهط سابور ذی الجنود و طلاب مساعی سابور ذی الاکتاف
 ص ۳۶۸ دیوان بهحتری

وهم بهتری ابراهیم بن الحسن بن سهل را از
اخلاف کسری شمرده است و گوید شکوه و
جلالی که تراست و موجب عظمت و شهرت
دربار خلافت شده است نتیجه آن قرابت و وراثت
است. و دیگری از افراد خاندان سهل را نیز در
نجابت و شرافت و ارث اردشیر و قباد و انوشیروان
میشمارد و یکی از بنو مخلد را که وزارت یافت
مظهر جلال و شرف خسرو پسر هرمز میخواند
و در ستایش ابراهیم بن المدبر که حائز مقامات
عالیه شد گوید تو از اصل اصیل بنی ساسان
هستی (۱). و یکی از مردم بلد خود را گوید:

(۱) مراد این ابیات بهتری است.

هی اکر ومة نمت من بنی سا

سان فی خیر منصب و ا ر و م .

صفحه ۵۹۵ بهتری .

«ترا فخر نشاید. زیرا که پدرت از نژاد بهرام
 کور و بهرام چوبینه نیست» (۱)
 مطلبی که از این اشعار و اشعار قصیده سرای دیگر
 یعنی ابو تمام که قبل از بختری در عهد عباسیان
 میزیسته مستفاد میشود این است که تاریخ و
 افسانه‌های تاریخی ایران در آن زمان یکی از مواد
 تعلیم و تدریس بوده است و الا اشاراتی که این
 شعرا کرده‌اند و بهیچوجه ابهامی در آن نیست
 بی معنی و نا مفهوم میبود البته ابو تمام اگر
 خوانندگان و شنوندگان شعر خود را از

(۱) لا تفخرن فلم ينسب ابوك الى

بهرام جور و لا بهرام شو بین

لا النوشجان ولا نو بخت طاف به

و لا نبليج عن كسرى و شیرین .

صفحه ۶۶۲ دیوان بختری.

سرگذشت ضحاک وافریدون و اسفندیار آگاه
 نمیدانست بداستان آنان اشاره نمیکرد . در
 اینجا از صحت و سقم انساب رجال آن دوره نمی
 خواهیم سخنی برانیم لکن در مقابل اشخاصی
 مثل اسمعیل بن بلبل وزیر که از انتساب
 بشیبان که یکی از بزرگان عرب است فخر می
 کرد و مداحان و هجو سرایانهم این نسب را
 ستایش یا نکوهش کرده اند رجال دیگر که
 بتناسب مقام خود ترتیب شجره انسابی برای
 خود لازم میشمردند خویشتن را بسا سانیان
 منتسب میکردند . مأمون چون بوران دختر
 حسن بن سهل را بحالۀ نکاح آورد در روز عروسی
 آئینی شاهانه برپای داشت و مقصودش از این
 وصلت با خانواده سهل که خود را از نسل
 شهریاران معرفی میکردند این بود که بیش از

بیش بجلب قلوب ایرانیان بیردازد .
 از آن پس که پایتخت خلفا در اراضی
 ایران (بغداد) مستقر شد جشنها و عیدهای
 ایرانی نیز رفته رفته زنده و معمول گشت زیرا
 که الغاء عیدها و مراسم جشنها برای اکثر
 اقوام از تغیر دین و تبدیل عقیده هم ناگوارتر
 و دشوارتر مینمود . از جمله این عیدها یکی
 نوروز و دیگر مهرگان بود که نخستین در
 آغاز بهار و دومین در ابتداء خزان میافتاد طبقاً
 احیاء این اعیاد بر مسلمانان متعصب گران میآمد
 و خلفا بنا بر اختلاف طبع و عقیده شخصی خود
 گاهی موافق و زمانی مخالف با این رسوم بودند
 چنانکه اثر آن در قصاید شعراء زمان دیده
 میشود در یکی از قصاید بحتری که در مدیح
 ابراهیم بن حسن بن سهل (یکی از افراد خاندان

وزارت) سروده است و معروف است که خوردن
گوشت شتر را ناپسند میداشت اگر چه هزار
بیغمبر آنرا حلال کرده باشند اشارتی هست
در باب عید مهرگان که شایسته توجه است :
راستی عید مهرگان را برخرد و بزرگ
ایرانیان حقی است. مهرگان عید نیاکان تاجدار
تست که صاحبان فرهنگ و دانش و خیر و نیکی
بوده اند چون قباد و یزدگرد و فیروز و کسری
و اردشیر که پیش از آنان بود .

این شهر یا ران در میدان عرض سپاه با
جامه سندس و حریر باقامت این جشن می
پرداختند مهرگان روزی بیش نیست لکن از
صفات هر ماهی چیزی همراه دارد پس او را
جامع اوصاف ماه ها باید شمرد . ستاره شعری
را در این وقت بر سپهر حکمی نیست و گرمای

نیمروز را تأثیری نه . پنداری روز بزرگ
مهرگان از جمیع ایام بحسن و خوبی ممتاز
است (۱).

(۱) مراد این ابیات بحتری است (دیوان بحتری
صفحه ۲۷۰)

ان للمهر جان حقا علی کل
کبیر من فارس و صغیر
عید آبائک الملوک ذوی التیجان
اهل النهی و اهل الخیر
من قباد و یزد جرد و فیرو
ز و کسری و قبلهم اردشیر
شاهدوه فی حلبة الملک یغدو
ن علیه فی سندس و حریر
هو یوم و فیه من کل شهر
خلق فهو جامع للشهور
بعدت فیه الشعری من الحکم فی ال
جو فلا موقد لنار الهجیر
و کان الا یام اوثر بالحد
ن علیها ذوالمهر جان الکبیر .

جاحظ قبول هدایا را در این عید از شئون
 سلاطین می‌شمارد و البته آن خلفائی که بیشتر
 بجمع مال حریص بودند از این رسم قدیم
 استفاده می‌کردند. اما مهتدی که در خلافتش
 فقط چند ماهی از سالهای ۲۵۵ و ۲۵۶ بود بسبب
 نهایت زهد و تعصب در مسلمانی نمی‌خواست هیچ
 رسمی از رسوم کفار را جاری و معمول
 کند حتی رسومی که وسیله استفاده و جمع
 آوری خواسته و ثروت بود و بحتری برخلاف
 آنچه در وصف اعیاد ایرانی گفته است چون
 بمدح این خلیفه میرسد اعراض او را از اموال
 تقدیمی عید مهرگان ستوده و چنین گوید:
 تو هدایای مهرگان را رد کردی و هیچیک از
 کریمان عادی را از آنها امکان بی‌نیازی نبود
 با جشنهای مردمان گمراه کننده آشکارا

خصوصت آغاز کردی و اگر متابعت راه حق نبودی
باین کار مبادرت نمی جستی (۱).

چندی بعد معتمد خلیفه مراسم مهرگان
را تجدید کرد و به تری بار دیگر بستایش آن
عید پرداخت. اجرای عید نوروز مصادف با
اصلاح مفیدی در امر زراعت شد و این اصلاح
در عهد متوکل اتفاق افتاد که برخلاف سایر
اعمال او مورد تحسین و ستایش گردید. سال
قمری اسلام موجب صعوبت کار فلاحان بود زیرا
که بدست آمدن محصول بالطبع تابع فصول

(۱) رددت هدایا المهرجان ولم تکن

لنسخو النفوس الوفر عن مستفادها

و عادت اعیاد المضلین معلناً

ولولا التحری للهدی لم تعادها.

صفحه ۱۱۱ از دیوان به تری.

شمسی بود و با سال قمری اختلاف پیدا میکرد
این خلیفه مقرر کرد که وصول مالیات غلات
را بر طبق سال شمسی ایرانیان کنند و باقتضای
پادشاه ایران مالیات را در عید نوروز بحیطة
وصول آرند جا حظ گوید در نوروز شهریاران
ایران بسه تجدید ضرب مسکوکات نیز می
پرداختند متوکل زنده نماند که این رسم را
اجرا کند و بعدها معتمد باجرای آن پرداخت
و مورد ستایش ابن المعتز شد پدر ابن المعتز شاعر
که پیش از معتمد بمقام خلافت رسید روز
نوروز عجم را آغاز سال محسوب میداشت .
مرداویج زیاری بر آن شد که ایوان کسری
را مرمت و جشن سده را احیا کند امار فتاری
که در ابن جشن از او سرزد در نظر گروهی
از مسلمانان منافی دین اسلام آمد و او را بقتل

رسانیدند مرداویج سعی بلیغ کرد تا آشکده
 عظیم بر پای داشت لکن گویا بسبب طبیعت
 زمین است که اثری از آن باقی نمانده است
 البته مسلمانان پرهیز کار با تجدید چنین رسمی
 موافقت نمی کردند ادیب مشهور ابو الفضل
 (بدیع الزمان) همدانی گوید : ان عید الوقود
 لعید افك وان شعار النار لشعار شرك وما انزل
 الله با لسدق سلطاناً ولا شرف نبروزاً ولا مهر
 جاناً و انما صب الله سيوف العرب على فروق العجم
 لما كره من ادیانها و سخط من نیرانها .

مقصود مرداویج که قتل ناگهانی موجب
 عدم اجراء آن شد تجدید سلطنت شاهنشاهی
 ایران بود و شاید میخواست دین قدیم ایرانرا
 نیز دین رسمی مملکت قرار دهد مردتوانائی
 که افکار و اعمال مرداویج را تعقیب کرد

عمادالدوله یعنی مؤسس سلطنت آل بویه بود
 که خلیفه را زیر دست خویش قرار داده و خود
 را از جانب او عماد الدوله لقب داد و شیراز را
 دارالملک کرد اما بادیّن اسلام مخالفتی آغاز
 ننهاد و با وجود میل کاملی که بمذهب شیعه
 داشت نظر بقوت تسنن راضی شد که تحت
 الشعاع آن مذهب باشد. اخلاف عمادالدوله
 جمیع مذاهب را آزادی بخشیدند بعد از او
 عضدالدوله که از شهر باران مقتدر بود بر آن
 شد که تمام ممالک اسلامی را که سراز اطاعت
 مرکز خلافت پیچیده بودند در رتبه انقیاد آورد
 و برای اجراء این منظور بغداد را پایتخت قرار
 داده دختر خود را بخلیفه داد که باین وسیله
 بر عرب و عجم کاملاً فرمانروائی کند این مقصود
 صورت نگرفت لکن در عهد سلطنت فرزندان

او و همچنین در دوره سلجوقیان بغداد مرکز ممالک شرقی اسلامی نبود و در هر زمانی یکی از بلاد ایران مرکز سیاست شد اما خلیفه عباسی کماکان در بغداد مقام داشت. در ایام پادشاهی آل بویه دانستن زبان فارسی برای وزرا از ضروریات بود و از این راه حیات زبان فارسی تجدید شد.

ظهور شعوبیه نیز یکی از لوازم نفوذ تمدن ایران در اسلام است این فرقه برخلاف بنی امیه که عرب را بر جمیع ملل تابعه اسلام تفضیل مینهادند بر آن بودند که عرب از دیگر اقوام یست تر است. چون در عهد عباسیان مقامات عالیه در دست ترکها و ایرانیان بود و گاه گاه اعراب بمناصب رفیعہ نایل میشدند مرام شعوبیه پیش رفت. در کتاب مقایسات ابو حیان توحیدی

(۳۷۹) راجع بعقاید شعوبیه فصلی بنظر رسید
 که جالب توجه شد مؤلف مذکور شرح
 گفتگوی خود را با ابن سعدان وزیر بهاءالدوله
 در کتاب مزبور درج کرده است در آن عهد
 جیهانی کتابی منتشر کرده بود در بیان فضیلت
 سایر اقوام بر عرب و در این باب راه مبالغه رفته بود
 وزیر ابوحیان را پرسید رأی شما چیست آیا
 عرب را بر عجم رجحان می نهید یا بالعکس .
 ابوحیان جواب داد علما چهار قوم معروف و
 معتبر بحساب آورده اند بونانی و عرب و ایرانی
 و هندی لفظ عجم بر سه ملت از این چهار اطلاق
 میشود و دشوار است که عرب را بر هر سه قوم
 برتری دهیم

عقیده ابوحیان در این باب چندان صریح
 و واضح نیست گوید خداوند تبارک و تعالی

صفات و مزایای فطری را در میان طوایف و اقوام
 عالم تفرقه و توزیع کرده است ایرانیان در تمشیت
 امور کشور و وضع قوانین و صدور احکام مقدمند،
 یونانیان در علم و فلسفه و هندیان در نازک خیالی
 و سحر و تردستی و ترکان در شجاعت و خوش
 مشربی، زنگیان در طباقت و تحمل، اعراب در
 مهمان نوازی و وفا و جوانمردی و فصاحت .
 و این خصال و اخلاق هم در هر ملتی شمول کامل
 ندارد بعضی افراد از آن بی نصیب و برخی از
 آن بهره مندند از این گذشته هر ملتی هم
 زمانی و دوره خاص دارد ابو مسلم مؤسس خلافت
 عباسیان را پرسیدند از شجاعترین اقوام عالم
 گفت هر ملتی که امواج اقبال و سعادت بسوی
 او روی آورد شجاعترین قوم بشمار آید .
 ابو حیان گوید با وجود این تقدم زبان عرب را

بر جمله السنه عالم نمیتوان انکار کرد . جیهانی
گفته است که انوشیروان پادشاه عرب را سك
شاه میخواند چه ابن قوم نه در طبیعت غذا و نه
در لحن کلام با سکان تفاوتی نداشتند . اما
ابوحیان گوید که جنس غذای عرب لازمه طبیعت
خاك و اقتضای اقلیم آنان است و این قوم هم
واجد مزایای شهر نشینان و هم صاحب صفات
و خصال صحرا نوردانند .

جای تأسف است که کتاب جیهانی که این
قول در پاسخ اوست هنوز بدست نیفتاده است
ابوحیان در این سخن که گوید : هر شخص
سلیم العقل و آزاد فکر و بی تعصبی برتری لسان
عرب را بر زبانهای دیگر اعتراف میکند ظاهراً
خود چندان خالی از تعصب و جانبداری نیست
این نویسنده از جمله فریفتگان کلام جا حظ

است و کتب ادبی جا حظ را که مشحون بشواهد
و امثال از آثار قدماء عرب است بسیار بدیده
تحسین و اعجاب می نگردد .

قبل از طلوع اسلام و ظهور توحید در
عربستان سلطنت های مقتدر و دولتهای استوار
در آن شبه جزیره وجود داشته و آثار باقیه آن
نشانه تمدن عالی و انتظامات کامله ایست که
هیچوقت در عربستان نظیر آن ندیده نشده است
ابو حیان از این تمدن درخشان قبل از اسلام
مطلع نبوده است زیرا که اخیراً پس از تفحصات
علمی آثار آن کشف گردیده است بنابر این
در آن زمان که شعوبیه عرب را قومی چادر
نشین و دور از حضارت میخوانده اند قولشان تا
اندازه مسموع و مقبول بوده ولی امروز واقفان
بر تمدن جنوب عربستان بسهولت از عهده رد

دعوی شعوبیه برآمده و توحش مطلق عرب‌را
رد توانند کرد.

در تاریخ سلاطین ایران تألیف ثعالبی (۱)
کاملاً نمایان است که چگونه در آن عهد
میخواستند سلطنت عباسیانرا دنبال و متمم
دولت ساسانی قرار دهند ثعالبی از نویسندگان
عالی‌مقدار است و کتابی در ادب عربی و احوال
شعراء مؤخر از شعرای مندرج در کتاب اغانی
نگاشته است که از جمله کتب معتبره ادبیات
عربی بشمار می‌آید و تألیفی که در تاریخ پادشاهان
ایران پرداخته است اگرچه بزبان عربی است
ولی میتوان آنرا خواهر شاهنامه فردوسی
خواند زیرا که در این کتاب نه فقط دولت ایران

(۱) مراد کتاب غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی

را قدیم ترین دول عالم و سلطنت آن مملکت
 را بادوام ترین سلطنت ها می شمارد بلکه جمیع
 اختراعات مفیده را که موجب متمدن شدن
 نوع بشر است بیادشاهان ایران نسبت داده
 است بجای ذکر اخبار اوایل که در تورات
 مذکور است اخباری از منابع ایرانی بیان می
 کند مثلاً شیارزمین و گله داری و رمه بانی و قلعه
 سازی و بنای شهرها و اختراع آلات جنگ و وضع
 اصول داوری و عدالت و تعیین جشنها و صید و
 تعلیم جانوران و اختراع ادوات موسیقی مانند
 چنگ (صنج) و فن طبع را بیادشاهان ایران
 نسبت میدهد بنابر روایت ثعالبی سلطنت ایران
 در زمان پیشدادیان بذروه ترقی رسید .

خواه نخستین شهریار پیشدادی را با آدم
 ابوالبشر یکی بدانیم و دیگری از پیشدادیان

را با سلیمان شخص واحد بشناسیم یا نه، در هر
 حال اساطیر ایرانی جای اساطیر بنی اسرائیل
 را گرفته است. بنای برج بابل را بیکی از
 پادشاهان ایران نسبت میدهد و سرگذشت
 موسی را که در شیر خوارگی در سبیدی نهاده
 و بامواج شط سپرده شده است بدارا منسوب
 می کند هر چند سلاطین ایران مسلمان
 نبوده اند ولی صاحب صفات و خصالی قریب
 بمسلمانی شمرده می شده اند کیقباد که
 شهر یاری پرهیز کار بود شرب مسکرات را منع
 کرد. درسی چنان مستغرق پرستش پروردگار
 بود که از اجرای مراسم آتش پرستی غفلت
 میورزید. پادشاهان ایران مانند مسلمانان
 را سنخ العقیده در آغاز هر وصیتی بستایش
 پروردگار و حمد نعمای او میپرداخته اند و

گاهی آیاتی نظیر قرآن بزبان میرا نده اند
فرمانروائی پادشاهان ایران بر سرتاسر جهان
دراز منته بسیار قدیم شروع شده است نبو کدنزر
(بختنصر) یکی از نواب و دست نشاندگان
لهراسب بود و بامر او بیت المقدس را ویران
و بنی اسرائیل را اسیر کرد بهرام گور المنذر
را بر عربستان از حیره تاحجاز تسلط بخشید .
ثعالبی از تمام سلاطین ایران فقط دوتن را در
خور نکوهش دانسته و در حق دیگران بمدح
و ثنای مبالغه آمیز پرداخته است و خطاهای
آنانرا بوساوس شیطانی منتسب کرده است و
راجع بانوشه پروان عادل گوید پیغمبر اسلام
فخر میکرد که در عهد سلطانی دادگر تولد
یافته است .

انتقال مرکز خلافت اسلامی بخاک ایران

در ادبیات عرب تأثیر نمایان کرده است. مقارن این احوال نشر ادبی شروع و پس از یکقرن بسبب افزایش کاغذ چنان رواج یافت که موجب حیرت است. ابن مقفع ایرانی مترجم کلیله و دمنه موجود سبک جدیدی در نشر عربی شد و کتاب یتیمه او را ابوتمام شاعر سر مشق نشر فصیح می‌شمارد (۱) علمای کلام اسلامی

(۱) اشاره باین شعر ابوتمام است .

و لقد شهد تک والکلام لالی
 صرف فبکر فی الکلام و ثیب
 فکان قساً فی عکاظ یخطب
 و کان لیلی الا خلیة تندب
 و کنیر عزة یوم بین ینسب
 وابن المقفع فی الیتیمه یسهب .
 از رساله ابن مقفع آقای اقبال آشتیانی نقل شد

مترجم .

ایران را منشأ مباحثات دینی میدانند و بعضی گویند ایرانیانی که از فتح کشور خود بدست اعراب کینه در دل داشتند با این حیلۀ ماهرانه ضربتی بحقیقت دین اسلام زده اند بلا شك این مطلب بهتان است در صدر اسلام مشاجرات دینی در اقوام مسیحی بدرجۀ قصوای شدت رسیده بود و چون نصاری تابع مسلمانان شدند آن شیوۀ منازعه و مشاجره نیز در اصول عقاید اسلامی داخل شد .

اما اکثر مؤسسين مذاهب مختلفۀ اسلامی که موجد تجدیدی یا ناشر الحاد و زندقه هستند یا ایرانی الاصل بوده اند یادر یکی از ایالات دولت سابق ایران منزل داشته اند و این یکی از مسائلی است که موجب حیرت محصلین و محققین ادبیات عرب است زیرا که در هر رشته

ادبی (مقصود نشر است) علماء بزرگ و پیشوایان معروف را چون احصاء می کنند می بینند یا ابداً بعرب و نژاد سامی مربوط نبوده اند یا تعلق مختصری داشته اند.

نتیجه کلیه که از مقدمات مذکوره بدست می آید اینست که استقرار دارالخلافه در سرزمین ایران (بغداد) یکی از مهمترین علل تغییراتی است که بعدها در عالم اسلام رخ داد دولت اسلام وارث سلطنت ایران شد و مجادلات مسلمانان با دولت روم دنباله رقابت دولتم روم و ایران بشمار آمد لازمه این توارث سیاسی انتقال میراث های ادبی و صنعتی ایران بود یکی از مترجمین کتب یهلوی موجود و مؤسس نشر عربی بشمار می آید (۱) و نیز باید

(۱) مراد ابن مقفع است

گفت که وفور آثار ادبی در آن دوره نتیجه
تأثیر روح ایرانی بود و مؤلفات آن زمان را
چون نیک ننگریم بیشتر نزدیک بفارسی می
بینیم تا بیونانی. اگر چه نفوذ یونان را هم نمیتوان
قلیل شمرد.

دولت عرب چنان سرعت بنیاد که امید
بقا برای او متصور نبود بعبارة آخری ریشه
تاریخی یا شالوده محکمی نداشت ولی چون
خلفاء عرب بر تخت تاریخی ایران قرار گرفتند
و خود را جانشین شهریارانی خواندند که تاریخ
آنان بازمنه بسیار کهن میرسد این نقص
جبران شد. سر زمین عربستان و شامات مقام
محکمی نبود که بنیان دولتی عظیم را تحمل
کنند اما خاک ایران مکان استوار و مطمئنی بود.
میتوان گفت که امپراطوری عثمانی هم که

در دارالملک روم مستقر شد از همین قبیل سابقه
 تاریخی استفاده کرده است در تأیید این قول
 گوئیم که مورخین هندوستان سلاطین عثمانی
 را قیصر روم خوانده اند اما دولت عثمانی
 چندان موقع خوب و محکمی نیافت . در میان
 مطالب مهمه که در جلد اخیر کتاب تاریخ ادبی
 ایران تألیف پرفسور ادوارد برون جالب نظر
 است این نکته در اینجا قابل ذکر است که :
 مانع بزرگ عثمانیان از پیشرفت در اروپا و
 تعقیب فتوحات فشاری بود که دولت ایران از
 سمت مشرق بر آنان وارد می آورد پروفیسور
 برون با همین يك اشاره کلید حل یکی از مسائل
 مهمه تاریخی را بدست میدهد. واقعاً چه موجب
 شد که سیل هجوم عثمانی که بعد از تصرف
 ممالک جنوب شرقی اروپا تمام آن قاره را

تهدید میکرد انحراف یافت؟ اروپائیان در آن
عصر که سرگرم رقابت های داخلی و دچار
تعصبات و منازعات مذهبی خود بودند خطر
عظیم حمله عثمانیان را نمیدیدند چیزی که
عثمانی را از تصرف تمام اروپا بازداشت آن بود
که دولت ترك از دو جانب گرفتار کارزار بود
و ایرانیان از سمت مشرق آن دولت را مشغول
کردند تا اروپا مجال و مفری یافت.

اتتهی